

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در استدلال یا استیناص یا تأیید به روایات وارده‌ی در باب مضاربه بود. که در بخشی از این روایات این چنین آمده بود که اگر عامل از حدودی که مالک تعیین کرده و شرایطی را که مالک تعیین کرده تخلف کند در این موارد امام سلام الله علیه فرمودند که ضامن است اما اگر مع این تخلفش رفت این معامله را انجام داد و سودی حاصل شد این سود به همان نحوی که در مضاربه قرار داده‌اند بین مالک و این عامل متخلف تقسیم می‌شود و به اندازه‌ی همان چیزی که در مضاربه قرار دادند آن مالک سود می‌شود شیخ قدس سره نظر شریف‌شان این است که به این روایات نمی‌شود استدلال کرد برای صحت فضولی مع الاجازه. بلکه علی تقدیری می‌توان استیناص جست، یعنی آن وحشت صحت فضولی را با این روایات از بین برد، که یعنی این چون وحشت‌آور است مستبعد هست که نمی‌شود قائل به آن شد نباشد صحت فضولی بعد الاجازه. و علی تقدیر این می‌شود مؤید. و حاصل فرمایش ایشان که دیروز توضیح دادیم حالا من فقط روایت آن را عرض می‌کنم که مطلب مرور شده باشد تا این که ببینیم فرمایشاتی که اعلام حول فرمایش شیخ فرمودند چه می‌شود.

فرموده «فإنَّها إنْ أُبْقِیت علی ظاهرها من عدم توقُّف ملک الریح علی الاجازة» چون در این روایت نفرموده اگر آن مالک اجازه کرد. خواندیم روایتش را، این مقید به این نبوده. «كما نُصب الی ظاهر الاصحاب و عدَّ هذا خارجاً عن بیع الفضولی بالنص كما فی المسالک و غیره» که گفته‌اند این ولو تخلف کرده ولی این خارج از بیع فضولی هست بلکه به حکم شارع همان عمل بر اساس مضاربه هست. فلذا آن سود تقسیم می‌شود. این جا «کان فیها» در این روایات، «استیناص لحکم المسئلة» چرا استیناص است؟ به این جا دقت بفرمایید. «استیناص بحکم المسئلة من حیث عدم اعتبار اذن المالك سابقاً فی نقل مال المالك الی غیره» از این روایات این مسئله به دست می‌آید که برای این که ملک کسی از او به ملک دیگر منتقل بشود این نیاز ندارد که سابقاً این مالک اذن داده باشد در آن معامله. می‌شود. اذن سابق لازم ندارد. این جور نیست که شارع اذن سابق را یک امر لابد منه بدانند که لا یرفع یده عنه، چنین چیزی نیست. حالا که این جور هست پس در فضولی هم و لو اذن سابق نبوده همین جور که این جا اذن سابق نبوده که این معامله را برود انجام بدهد گفته بوده بابا تو این مضاربه فلان چیز را بخر، فلان چیز را نخر. یا از فلان محل

برو بخر، از فلان محل نخر. این خلاف کرده. و یک فضولی‌ای انجام داده در عین حال این مأذون نبوده به این معامله‌ای که این عامل دارد انجام می‌دهد به این معامله مأذون نبوده با این‌که نبوده حالا شارع بدون البته لزوم اجازه‌ی مالک خودش ولایت را اعمال کرده؟؟؟ و بخشی از این سود که علی القاعده باید تمام آن مال تو بشود اگر بخواهیم به مَرّ قانون عمل کنیم چون مضاربه را که عمل نکردیم این کاری را کرده خارج از مضاربه بوده و قهراً اگر حالا اجازه بکند کل این سود باید مال این آقا باشد. مثل کسی می‌رود معامله‌ی فضولی می‌کند مال کسی را می‌فروشد در غیر مضاربه، خب بعد می‌آید اجازه می‌کند کل سود مال مالک می‌شود دیگر، نه این‌که یک خرده از آن مال آن شخص باشد که رفته این فضولی را انجام داده.

پس می‌بینیم که با این‌که اذن سابق نبوده بلکه این‌جا حتی منع هم بوده. می‌گوید آن‌جا نرو بفروش. شارع آمده گفته که یک بخشی از این سود به تو منتقل می‌شود با این‌که بالاصاله باید بگوییم این‌جا مال، مالک است.

شیخ می‌فرمایند این استیصاص وحشت ما را از بین می‌رود که پس شارع یک جاهایی خودش چنین حکمی کرده. با این‌که اذن سابق نیست. پس بنابراین اگر بیاید ما به ادله‌ای بخواهیم بگوییم که بیع فضولی با اجازه‌ی لاحقه درست می‌شود با این‌که در سابق اذنی نبوده استیصاصی ندارد. اشباه و انظار دارد در شرع که این‌جوری کرده شارع دیگر.

خب «و إن حملناها» اگر این روایات را ما حمل کنیم «علی صورة رضا المالك بالمعاملة» که بگوییم نه امام یک حرف خلاف قاعده و تعبّدی این‌جا نفرمودند. نه این‌جا و لو این‌که مالک گفته بوده برو آن‌جا، برو آن‌جا، ولی بعد که دید سود کرده علی القاعده راضی می‌شوند دیگر، سود کرده راضی می‌شوند و اجازه می‌کند. ولو اجازه‌ی او به قول آقای تبریزی به این است که می‌آید می‌گوید سود را خب بده. این عملاً دارد ابراز رضایت می‌کند. ابراز اجازه می‌کند دیگر. چون لازم نیست در اجازه‌ی فضولی بیاید به لفظ بگوید أجزّث. اگر کاری هم بکند که دلالت التزام دارد آن کار بر این، مثلاً همان متاع، پول را می‌گیرد می‌گوید خب حالا بده. پول را بده.

این‌جا هم بیایم حمل کنیم بر همین. که امام علیه السلام که این‌جا این‌جوری دارد می‌فرماید مثل جواب استفتائاتی است که مراجع می‌دهند که قضیه را حمل می‌کنند بر آن چیزی که متعارف است. توی مسائلی که استفتاء می‌شود هیچ وقت نمی‌نویسند اگر شما خشی نباشید این‌جوری هست. خشی بودن یک فرد نادر است دیگر. و لو این‌که این قید هست ولی چون خلاف متعارف هست دیگر. علی القاعده جواب می‌دهند که این آدم خشی نیست.

یا یک کسی مثلاً به انسان برخورد می‌کند مسئله سؤال می‌کند که من از تهران آمدم قم، الان نماز من این‌جا چه‌جوری می‌شود؟ خب دیگر شما نمی‌گویید سفر شما معصیت هست یا نیست؟ این احتمالی که معصیت باشد و بابای او مثلاً او را نهی کرده بوده یا موجب عقوق او می‌شود این‌ها یک ... بله سؤال می‌کنید مثلاً آیا راننده هستی یا نه؟ یا کثیر السفر هستی یا نه؟ این‌ها را. اما این‌که آیا گناه‌کار هستی در این سفر،؟؟؟ این‌جا هم امام علیه السلام کأنّ بر اساس این‌که معمولاً راضی می‌شوند دیگر و اجازه می‌دهند. یا بر اساس این، یا بر اساس این‌که، این‌که خیلی بعید است که امام علیه السلام این‌جا علی رغم این‌که جاهای دیگر خودشان فرمودند باید تصرّف در ملک دیگری با رضایت او باشد و فرمودند اکل مال به باطل حرام است ممنوع است. این‌جا بیایند بفرمایند که بله بخشی از

آن سود را تو بردار. با مال آن می‌شود. با این‌که این سود کل آن مال مالک است. چون بر اساس مضاربه که انجام نشده که. پس کل آن مال مالک است. امام هم همین‌جور است.

پس مقتضای آن ادله که هر حرمتی اکل مال به باطل باشد و مقتضای آن ادله‌ای که می‌فرماید «لا يجوز التصرف فيما لأحد الا بطيبة نفسي منه» این است که تقیید کنیم این‌جا را و بگوییم این روایات ناظر به جایی است که ... حالا صرف نظر از آن حرف اول‌مان که غالباً راضی هستند. اطلاق آن مقصود نیست و مقید می‌شود به آن. یعنی حضرت می‌خواهند بفرمایند در واقع مراد جدی حضرت این است به واسطه‌ی آن ادله‌ی مقیده که این سود بر اساس آن مال او می‌شود. اگر مالک راضی باشد و اجازه بدهد به این انتقال.

خب می‌فرماید که «و إن حملناها على صورة رضا المالك بالمعاملة بعد ظهور الريح كما هو الغالب» یا «و بمقتضى الجمع بين هذه الاخبار و بين ما دلّ على اعتبار رضا المالك فى نقل ماله» و همچنین «و النهى عن اكل المال بالباطل إندرجت المعاملة فى الفضولى» این‌جا اگر این دومی را گفتیم قهراً این معامله وارد بحث فضولی می‌شود و مصداق فضولی می‌شود «و صحتها فى خصوص المورد» که خصوصیت مورد چه هست؟ خصوصیت مورد این است که یک مضاربه‌ای بوده این تخلف کرده و در آن مضاربه هم یک سهمی برای عامل قرار داده شده بوده. می‌فرماید «و صحتها فى خصوص المورد و إن احتمل كونها للنصّ الخاص الا أنّها لا تخلوا عن تأييد للمطلب» باز چرا تعیین مطلب می‌کنید؟ برای این است این‌جا بالاخره معامله فضولی بوده امام این‌جا را تصحیح کردند.

س: ولو یک تکه از آن تعبّدی هست دیگر؟ این‌که این‌طوری تقسیم بشود؟

ج: نه هیچی از آن تعبّدی نیست دیگر. معامله درست می‌شود به این‌که

س: بگوییم امضاء کرد بنابر فضولی، آن وقت چه‌جوری؟؟؟

ج: چون حمل می‌کنیم بر صورت اجازه دیگر. می‌گوییم چون بر خلاف آن چیزها می‌شود بر خلاف اکل ما به باطل می‌شود. یعنی مالک اجازه می‌کند.

س: بالاخره یک فرد؟؟؟ اجازه بکند نه بنابراین که ذیل آن قرارداد قرار بگیرد.

ج: نه پس یعنی اجازه می‌کند و رضایت می‌دهد که این مقدار مال به آن منتقل بشود از مال خودش. می‌گوید حالا که بالاخره این در این راستا رفته گام برداشته.

س: یعنی ممکن است بگوییم که اجازه می‌کند یعنی رضایتش را باید از جای دیگری دریاوریم. یعنی صرف اجازه کردن از توی آن در نمی‌آید.

ج: بله دیگر، چون دو تا چیز بود دیگر. اجازه می‌کند و راضی می‌شود به این‌که این....

س: به مقتضای ادله‌ی....

ج: بله، نه این‌که خود به خود. اجازه می‌کند و راضی می‌شود.

خب درست است این مال مورد خاص است ولی شما وقتی می‌بینید شارع فضولی را در یک مورد خاصی که البته نمی‌توانی در آن‌جا تعبّدی به جای دیگر بکنی، اگر آمد آن‌جا را

تصحیح کرد و گفت به اجازه درست می‌شود آیا این مؤید این نیست که اگر ما یک اطلاقاتی را تمسک به آن بکنیم؟ خب مؤید می‌شود دیگر. یعنی نظیر دارد. ولو این که اگر خصوص این‌جا بود، این روایات بود نمی‌توانستیم مطلق فضولی را درست بکنیم. همین فرمایش شیخ یک فرمایش سراسری هست. یعنی آن صورت می‌شود استیناص، این صورت می‌شود تأیید. و شیخ هم استدلال به این روایات نخواست به بکند. فرموده علی آن تقدیر استیناص هست یعنی وحشت ما را از بین می‌برد که بابا اذن سابق نبوده چه جور می‌شود فضولی را درست کرد. اذن سابق نبوده؟ می‌گوید خب بابا این‌جا هم اذن سابق نبوده دیگر. و باز دومی را هم ... خب یک مورد که مسلم هست که شارع فضولی را درست کرده. حالا اگر این‌جا بود، دلیل ما فقط این‌ها بود نمی‌توانستیم تعدیه کنیم. ولی وقتی این‌جا را می‌بینیم این کار را کرده خب پس به اطلاقات و عمومات که دیگر می‌توانیم بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده، 1) «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْع» (بقره، 275) می‌گیرد وحشت نداشته باشیم. این فرمایش شیخ اعظم.

حالا محقق خوئی قدس سره بحسب مصباح الفقاهه این‌جور اشکال کردند. فرموده «أقول أمّا الاحتمال الاول» که می‌خواهیم بگوییم که این خارج از فضولی است بالنص و تعبّد کرده و كأنّ خود مضاربه را درست کرده. «اما الاحتمال الاول فیرد علیه أنّ مجرد الاستیناص لا يدلّ على صحة بيع الفضولی فإنّه لا يفيد الا الظنّ فهو لا يُعنى من الحق شيئاً».

من احتمال می‌دهم که مقرر این‌جا بدجور نوشته باشد و الا آخر این که چه اشکالی است به شیخ، مگر شیخ استدلال خواست بکند؟ استیناص گفت. و الا قبول دارد شیخ، می‌گوید استیناص به درد دلّیت نمی‌خورد که، که ما اشکال کنیم بگوییم احتمال اول یرد علیه. «بل لا استیناص هنا أيضاً» خب حالا این اگر وارد باشد این شد که استیناص نیست. آن احتمال اول موجب استیناص و زوال وحشت و ایجاد انس نمی‌شود چرا؟ این‌جور فرموده. فرموده که خب اگر شارع یک‌جا آمد فرمود که این بیع فضولی بلا احتیاج الی الاجازه درست است خودش كأنّ اعمال ولایت می‌کند می‌گوید اجازه نمی‌خواهد درست است. این چه ربطی دارد به آن‌جایی که به اجازه می‌خواهیم بگوییم که درست است؟ با اجازه‌ی مالک و من له الامر، که از او استیناص کنیم برای آن‌جا؟ چه ربطی به هم دارد که استیناص کنیم؟ خود شیخ وجه استیناص را بیان کرد. خودش چه فرمود؟ فرمود که کسی ممکن است که در عقد فضولی بیاید بگوید آقا درست است می‌گویند آقا باید از قبل اجازه داده باشد. چه طور می‌داند که درست است؟ این یک استیحا‌شی است از صحت عقد فضولی که همان‌جا رفته یک کاری کرده حالا بیاید اجازه بدهد. این را باید قبل از این‌ها بدهد. خب شیخ می‌فرماید بین این یک موردی را که شارع نص داریم با این‌که اجازه نبوده شارع آمده گفته درست است فرموده درست است پس این وحشت نداشته باش از این‌که عطف بکنی به اطلاقات ادله و بگویی فضولی، از این حیث وحشت نداشته باش. خب وجه آن، این را فرموده، خب این چه اشکالی دارد؟

می‌فرماید «بدیهه» چرا استیناص نیست؟ «بدیهه» أنّ الحكم بصحة عقد الفضولی بلا احتیاجه الی الاجازه اللاحقه فی مورد خاصّ للنصّ» که همین نصوص باب مضاربه بود غیر مربوط بصحة المعاملة الفضولی مع الاجازه و ذلك لأنّ النصّ قد دلّ على عدم اعتبار اذن المالك فی الاول بخلاف الثانی فإنّه تُعتبر فی صحته اجازة المالك» آن‌جا اصلاً شارع می‌گوید اجازه‌ی مالک نمی‌خواهد اذن مالک نمی‌خواهد. من می‌گویم درست است یک مقدای از این سود هم می‌شود مال عامل. اما این‌جا ما اجازه‌ی مالک می‌خواهیم. این‌جا را چه طور

می‌شود با آن‌جا قیاس کرد؟

«و اشتراک مورد النصوص مع سائر عقود الفضولية فی عدم اقتران العقد بإذن المالك لا يقتضى الاتحاد من جميع الجهات» بله یک ما به الاشتراکی این‌جا دارند که آن‌جا اذن سابق نبوده و این‌جا هم اذن سابق نبوده. مگر اشتراک در یک جهت باعث می‌شود که در کل جهات بگوئیم درست است و استیناص برای ما درست می‌شود؟ خب مگر شیخ این را فرموده؟ همین مقدار هم کفایت می‌کند برای استیناص، برای آن وحشت‌زدایی. شیخ هم نمی‌خواهد این را بفرماید که. مرحوم سید هم قدس سره شبیه این اشکال را ظاهراً توی هامش، حاشیه‌ی خودشان داشته باشند.

اما در این‌جا دو سه تا بیان هست برای این‌که این روایات نه استیناص می‌شود به آن کرد، نه مؤید هست.

س: بلکه نمی‌شود به آن‌ها استدلال کرد.

ج: بلکه نمی‌شود به آن استدلال کرد.

که این مطلب را، تصویرش را هم محقق سید قدس سره فرمودند در حاشیه و هم محقق اصفهانی قدس سره تصویر آن را فرمودند و هم محقق امام قدس سره فرمودند با یک اضافاتی که مرحوم امام دارند که حالا بعد از ان شاءالله فرمایش ایشان را هم مستقلاً عرض می‌کنیم.

من از محقق اصفهانی می‌خوانم و عرض می‌کنم که اصل آن چون یک مقداری عبارات محقق اصفهانی منسجم‌تر هست و شکل آن شکل استدلال و برهانی‌تر هست.

ایشان می‌فرماید که ما ممکن است که بگوئیم این روایات باب فضولی نیست. و فرمایش امام که در این‌جا فرموده این معاملی عامل صحیح است و بر حساب آن‌چه که در مضاربه گفته شده است سود به همان مقداری که قرار داده شده می‌رود در ملک عامل، این علی القاعده است. مضاربۀ صحیحۀ علی القاعده است و هیچ فضولی‌ای در این وجود ندارد. پس ربطی به باب فضولی ندارد اصلاً.

تقریر اول این است که این از باب تعدد مطلوب است. به این معنا که این آقای مالک دو تا مطلوب دارد مطلوب اولی و اقصی و بهترین آن همین است که خودش گفته. فلان شیء را بخر، فلان محل معامله کن، و این‌ها. این مطلوب اولی هست. مطلوب ثانوی آن این است که حالا اگر این کار را نکردی خب معامله را انجام بده یک سودی گیر او بیاید بالاخره. چون آن را برتر می‌بیند. بالاتر می‌بیند، سودآوری آن را بهتر می‌بیند و کذا، آن مطلوب اولی آن هست، این مطلوب ثانوی آن هست. تعدد مطلوب هست. شبیه ترتب هست. مترتب هستند پس هر دو مطلوب او هست. و این چه برود آن را انجام بدهد چه این را انجام بدهد به مضاربه عمل کرده. و سود تقسیم باید بشود. منتها اگر آن کار را انجام نداد خب چون تخلف کرده یک امری بر او ...

س: اگر سودش بیشتر باشد آن باز هم مطلوب ثانوی می‌شود؟

ج: نه آن‌که شرط کرده که فلان چیز را بخر، این بر اساس این هست که یک توهمی دارد یا واقعیت داشته. مثل این‌که صریحاً این‌جوری بگوید. بگوید من دلم می‌خواهد که آن کار

را بکنی، اگر هم حالا نرفتی بکنی، آن باشد.

س: ولی حالا اگر مصداقاً آن فرد ثانی خیلی بیش‌تر سود داد آیا واقعاً باز شبیه ترتب است که آن مطلوب ثانی هست؟

ج: آن بر اساس ...

س: نه بعد که منکشف شده امر.

ج: نه ترتب در مقام انشاء هست که دارد می‌گوید.

س: نه در مقام حبش را دارم عرض می‌کنم.

ج: حب نفسانی خودش که می‌گوید الحمدلله.

س: نه پس در مقام حُب نفسانی خودش، ممکن است که آن بالاتر باشد؟

ج: بله در واقع امر بله.

این راه اول. فرموده «و يُمكن دعوى الصحة بأحد وجهين فلا استيناس حينئذ كما لا دلالة بل اول كون عقد المضاربه على الوجه المذبور من باب تعدد المطلوب فالشراء على الوجه المخصوص هو الغرض الاعلى و المطلوب الاولى» شراء به آن نحوی که شرایط را می‌گوید مالک، این هو الغرض الاعلى و المطلوب الاولى، «و نفس الشراء» اصل این‌که یک معامله را انجام بدهی بدون حالا آن اصل معامله. «هو الغرض الادنى و المطلوب الثانوى فكلهما مأذون فيه مترتباً» هر دو مأذون فيه است. «فالمعاملة مرضى بها على أى تقدير» چه با آن شرط عمل کند چه آن‌جا، چه ... خب این این‌جوری ترسیم می‌کند.

مرحوم سید قدس سره همین مطلب را یک‌جور دیگری بیان کردند. ایشان فرموده که این عامل را عامل خودش قرار داده که معامله کند. از نظر وضعی به تعبیر ایشان از نظر وضعی آن عامل را عامل قرار داده برای این‌که معامله کند. عیبی ندارد. بعد یک تکلیفی به او می‌کند که ربطی به آن حکم وضعی ندارد. تکلیف می‌کند. این تکلیف است. کاری به معامله... پس مضاربه مطلق است. بعد یک تکلیفی به او کرده. حالا تکلیف هم در این‌جا مثل این‌که حالا شما مثلاً به یک کسی می‌گویید که برو ... مثلاً بجهی خودتان می‌گویید برو نان بگیر. ولی می‌گویید که من دوست دارم مثلاً سنگک بگیری.

س: نه دوست دارم استحبابی است.

ج: یعنی خواهش می‌کنم. یک خواهشی دارم. نه مطلقاً هر جا می‌خواهی برو بگیر، حالا حوصله‌ات نگرفت، دیدی آن‌جا شلوغ است حوصله‌ی تو نمی‌گیرد که بایستی یا این‌جا نزدیک‌تر هست سر کوچه هست، فلان. من می‌گویم نان بگیر.

س: این می‌شود استحبابی

ج: بله استحبابی، شما بگو استحبابی. یا حالا بگو الزامی. مهم این است که ما می‌خواهیم تفکیک کنیم. بین وضع و تکلیف. حالا شما بگو وجوب استحباب...

س: باشد اما اجازه‌ی در تصرف ندارد اگر الزامی باشد.

ج: چرا تکلیف هست.

س: ???

ج: نه وضعی و تکلیفی. مثل چی هست؟ مثل این که شارع می فرماید که عند النداء معامله نکن، ولی درست است. اگر معامله کردی درست است.

س: این شرط آن هست؟

ج: نه شرط نیست. بر این داریم حمل می کنیم دیگر. شرط به این معناست دیگر. یعنی وضع.

س: خب ??? تکلیف وضعی است.

ج: ایشان فرموده است که «أَنَّ يُقَالَ إِنَّ مَجْرَدَ مَنَعَ الْمَالِكِ عَنْ تَصَرُّفٍ خَاصٍّ أَوْ السَّفَرِ إِلَى جِهَةٍ خَاصَّةٍ لَا يَسْتَلْزِمُ عَدَمَ الرُّخْصَةِ فِي الْمَعَامَلَةِ وَبِعِبَارَةِ أُخْرَى يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ مَنَعُهُ مَنَعًا تَكْلِيفِيًّا مِنْهُ لَا وَضْعِيًّا حَتَّى يَسْتَلْزِمَ كَوْنَ التَّصَرُّفِ غَيْرَ مَأْذُونٍ فِيهِ بِالْأَذْنِ الْوَضْعِيِّ وَ إِنْ شَتَّتْ فَقُلْ إِنَّهَا مَحْمُولَةٌ عَلَى صُورَةِ تَعَدُّدِ الْمَطْلُوبِ فَالضَّمَانُ إِنَّمَا هُوَ مِنْ جِهَةِ الْمَخَالَفَةِ فِي الْمَطْلُوبِ الثَّانِي وَ كَوْنَ الْمَعَامَلَةِ صَحِيحًا وَ الرِّيحُ بَيْنَهُمَا مِنْ جِهَةِ الْمَوَافَقَةِ فِي الْمَطْلُوبِ الْأَوَّلِ»

س: این شئت فقلت بهتر بود به کار نمی برد چون دو تا مطلب دارد می فرماید.

ج: «و هو اصل التجارة المربحة» بعد ایشان این جا یک اضافه ای که دارد با حرف آقای اصفهانی تفاوتی ندارد دیگر در واقع. حالا یک خرده تعبیرات مختلف هست ولی جان مطلب همیشه این بوده. آن جا هم از اول گفت که تعدد مطلوب، ایشان هم در اثناء کلام فرمود بالاخره تعدد مطلوب است. این روایتی که اگر...

س: ضمان می شود امر تعبیدی یعنی خلاف الاصل دیگر؟ یعنی صحتش می شود موافق اصل، ضمان آن می شود خلاف اصل، در حالی که بنابر تقدیر قبلی ضمان می شود موافق اصل، صحت می شود مخالف اصل.

ج: حالا عرض می کنیم.

ببینید این روایت که روایت حلبی است «عَنْ أَبِي عُبَيْدٍ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الْمَالِ الَّذِي يَعْمَلُ بِهِ مُضَارَبَةٌ لَهُ مِنَ الرِّبْحِ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَ الْوَضِيعَةِ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ أَمْرَ صَاحِبِ الْمَالِ فَإِنَّ الْعَبَّاسَ كَانَ كَثِيرَ الْمَالِ وَ كَانَ يُعْطِي الرِّجَالَ يَعْمَلُونَ بِهِ مُضَارَبَةً وَ يَشْتَرِطُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَبْزُلُوا بَطْنَ وَادٍ وَ لَا يَشْتَرُوا دَا كَيْدٍ رَطْبَةٍ» گفت بروید داخل مثلاً این صحرا بشوید آن جاها، و می گفت که حیوان زنده هم نخرید این ها ممکن است که در مسیری که می آیند از بین بروند این جور معامله نکنید یک چیز جامد بخرید. «قال عليه السلام فَإِنْ خَالَفتَ شَيْئًا مِمَّا أَمَرْتُكَ بِهِ (حالا این جا علیه السلام نوشته ولی ای همان عباس است که این جور می گفت فَإِنْ خَالَفتَ شَيْئًا مِمَّا أَمَرْتُكَ بِهِ فَأَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ» این جور می گفت، می گفت اگر خالفت شیئاً ممّا أمرتک، اگر مخالف... انت ضامنٌ للمال. یعنی این جا این جور استفاده کردند که یعنی اگر مخالفت من را کردی نه این که مضاربه باطل است مال باطل است تو ضامن هستی، اگر رفتی کبد خریدی و آن از بین رفت.

س: به باد دادی دیگر خودت ???

ج: بله این جور، نه این که اگر از بین رفته آمدی کذا. این ...

آقای اصفهانی بعد از این راه این جوری فرموده. فرموده «لكن الا الله لا يلائم ضمان الوضیعة لوقوع المعاملة على طبق عقد المضاربة فى الرتبة الثانية فیتربّب علیها آثارها فلا یمكن التفکیک بین کون الربح بینهما و کون الوضیعة على المالك بجعلها على المضارب» می فرماید که این توجیه او را که ما کردیم با این که در روایت هست که وضیعه یعنی این که کاهش در ثمن پیدا اگر شد یا سود کاهش پیدا کرد بر گردن تو هست این جور در نمی آید. چون بر خلاف مضاربه که انجام نداده که وضیعه به گردن او باشد هر دوی آن ها مجاز بود هر دوی آن ها مأذون بوده. با این جور در نمی آید. این توجیه.

خب جواب این جا این است که همه ی روایات این دوی آن نیست. که بفرماید علیه الوضیعة. یک روایت هست که توی آن این است که اگر این کار را کردی، علیک الوضیعة. ولی توی همه اش این جوری نیست. فلذاست که می گوئیم این توجیه است برای آن روایاتی که علیه الوضیعة هست این توجیه قابل قبول است. آن روایتی که علیه الوضیعة هست آن وقت توجیه بعد و راه بعدی که حالا دیگر امروز نمی رسم بخوانیم. آن می شود. که حالا راه بعدی.

پس بنابراین ما حالا سه تا راه فعلاً وجود دارد برای این که بگوئیم این معامله صحیح است و على القاعدة است. یکی این راه اول بود که علمین بلکه اعلام ثلاثه فرمودند. و یک راه عم راه دومی است که باز این جا وجود دارد مرحوم آقای اصفهانی فرمودند توی کلان سید ندیدم یکی هم راهی هست که مرحوم ابروانی فرموده. که حالا آن را هم عرض می کنیم. این جا هم کلمات امام، مرحوم آقای تبریزی هم حاشیه ی مفصّله ای این جا دارند در فقه العقود هم همین جور حاشیه ی مفصّله ای دارند که ان شاء الله باید متعرّض آن ها بشویم. چون خوبی این ها این است که یک تضرّعی در این قواعد ابواب معاملات که پیش می آورد از این جهت مفید است متعرض شدن آن.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين